

امام حسن مجتبی (علیه السلام) و یاران خائن

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

بیست و هشتم صفر یادآور شهادت بزرگ مردی از تبار آینه هاست. یادآور مظلومیت جانسوز سبط اکبر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و میوه دل زهرای اطهر (سلام الله علیها) و علی مرتضی (علیه السلام) است. مظلومیت حسن (علیه السلام) فراتر از مظلومیت پدر بزرگوارش بود چون علاوه بر یارانش همسرش نیز به او خیانت نمود. یکی از علل اصلی ناموفق بودن قیام‌ها و حتی جنگ‌ها، خیانت افراد خودی است که امروزه آن را با اصطلاح سیاسی، نظامی و امنیتی «ستون پنجم دشمن» می نامند. نقش ستون پنجم در دوره امام حسن (علیه السلام) بسیار واضح است. اگر خیانت برخی از یاران و سپاهیان آن حضرت نبود، معاویه هرگز فرصت آن را پیدا نمی‌کرد که به اهداف شوم و ضد اسلامی خود برسد. در این میان اقدامات برخی از یاران و سپاهیان امام حسن مجتبی (علیه السلام) نه تنها جلوی معاویه را نگرفت، بلکه او را در رسیدن به اهداف شومش تحریض نمود.

خلافت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) امام دوم شیعیان در سال چهلیم هجری پس از شهادت امام علی (علیه السلام) به خلافت ظاهری رسید. (1) دوره کوتاه مدت خلافت آن حضرت، همچون دوره خلافت امام علی (علیه السلام) آکنده از فعالیت ستون پنجم دشمن است، که با فعالیتشان مانع از پیروزی قاطع امام علی (علیه السلام) در برابر معاویه ستمگر شدند.

دوره خلافت امام حسن (علیه السلام)، دوره ای بود که فعالیت منافقان، خیانت کاران و جاسوسان در آن به حد اعلای خود رسیده بود. از طرفی معاویه به مقابله با امام حسن (علیه السلام) برخاسته بود و از سوی دیگر، در پی جنگ های سه گانه امام علی (علیه السلام) و به شهادت رساندن بیشترین یاران با وفای اهل البیت (علیه السلام) در غارات مانند مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و افراد دیگر اوضاع برای سپاه اسلام بسیار دشوار شده بود.

با وجود تمام این شرائط، امام حسن (علیه السلام) تصمیم نهایی برای جنگ با معاویه را در سخنرانی خود در مسجد کوفه اعلام نمود. اما مردم کوفه آنقدر در رفتن به جنگ سستی نمودند، تا اینکه عدی بن حاتم که پیرمردی بود به پا خواست و جملاتی به کوفیان گفت و به تنهایی و به اطاعت از فراخوان امام عازم (پادگان) نخيله شد و به دنبال او عده ای به ناچار از قبیله طی و دیگر قبایل به راه افتادند. (2)

امام پس از فراخوان نبرد بر علیه شامیان، متوجه جاسوسانی از سوی معاویه در کوفه و بصره شد، که پس از شناسایی این دو نفر دستور قتل آنان را صادر کرد و به دنبال آن در نامه ای به معاویه این چنین نوشت:

... گویا خواهان جنگ هستی، بزودی آن را دیدار خواهی کرد پس چشم به راه باش... (3)

اما برنامه معاویه به طور دیگری طراحی شده بود. گرچه در ظاهر او نیز سپاهی فراهم ساخته و به سوی کوفه حرکت کرده بود. نقشه معاویه آن بود که حضرت را مخفیانه به قتل برساند و بدون دردسر به هدف شوم خود برسد، به همین منظور چهار نفر تروریست منافق به نام های، عمرو بن حرث و اشعث بن قیس و حجر بن الحارث و شبت ربعی را اغوا کرد و جداگانه به این کار مامور نمود. امام حسن (علیه السلام) خیلی زود از این توطئه آگاه شد و در زیر لباس هایش زره پوشید. یکی از منافقین، امام را در موقع نماز هدف قرار داد نتوانست کاری از پیش ببرد چون زره از نفوذ تیر در بدن امام جلوگیری نمود. (4) طرح دیگر معاویه استفاده از شگردی بود که در صفین او را به پیروزی رساند. به همین منظور سعی کامل نمود تا در میان یاران امام و سپاهیانش نفوذ کند.

یاران خائن

یاران امام در پیروزی بدون دردسر معاویه نقش اساسی را ایفاء نمودند. در این میان عملکرد یکی از کسانی که امام حسن (علیه السلام) به او اطمینان کامل نموده و فرماندهی سپاهش را به او واگذار کرده بود از دیگران به مراتب پررنگتر است. او کسی جز عبیدالله بن عباس نبود.

عبیدالله بن عباس فرمانده لشکر امام حسن (علیه السلام) نتوانست در برابر پیشنهادهای معاویه مقاومت کند و به راحتی فریب خورد و با عده ای زیادی از زیردستان خود در حدود هشت هزار نفر شبانه به اردوگاه معاویه پیوست و سپاهیان امام را بدون فرمانده رها نمود. (5) این درحالی بود که در دوره امام علی (علیه السلام) فرستاده معاویه به مکه دو فرزند خردسال عبیدالله بن عباس را سر بریده بود. (6) انتظار آن بود که عبیدالله نه به خاطر امام بلکه به خاطر دو فرزندی که معاویه از او کشته بود به معاویه نپیوندد، ولی دنیا طبیی و تمام خاطرات تلخش را نیز به فراموشی سپرد.

صبحگاه وقتی سپاه امام برای نماز حاضر شدند، عبیدالله بن عباس غایب بود. ناچار شخص دومی که از سوی امام (علیه السلام) به عنوان جانشین عبیدالله منصوب شده بود و قیس بن سعد بن عباده انصاری نام داشت، فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و نماز جماعت را به جا آورد. وسوسه های معاویه در خصوص قیس سازگار نشد. ولی معاویه که به مقصود نهایی خود نرسیده بود با شایعه سازی توسط جاسوسان خود در میان سپاه قیس باعث سردرگمی و کلافگی آنان شد.(7)

با فرار عبیدالله ابن عباس و دیگر فرماندهان سپاه امام حسن(علیه السلام) شرایط بسیار نامطلوبی پدید آمد، امام(علیه السلام) که برای جمع آوری سپاه به مدائن رفته بود نه تنها موفق به انجام این کار نشد، بلکه عده ای از سپاهیان بر او شوریدند و به خیمه اش ریخته به غارت پرداختند، آنان حتی سجاده زیرپای حضرت را ربودند و عبدالرحمن ازدی ردای آن حضرت را از دوشش کشید، حضرت بدون اینکه ردایی بر تن داشته باشد، سوار اسب شده و در ساباط به راه افتاد. همینکه به جای تاریکی که مظلوم ساباط خوانده اند رسید ناگاه یکی از خوارج به نام جراح بن سنان پیش آمد، لگام اسب حضرت را گرفت و گفت حسن تو نیز همانند پدرت کافر شدی و خنجری مسموم به ران مبارک حضرت زد که تا استخوان شکافته شد. (8) این ضربت به طوری سهمگین بود که حضرت بسیار رنجور و بیمار گشت.(9)

بالاخره همان عواملی که امام علی (علیه السلام) و سپاهش را در مقابل معاویه متوقف ساخت دوباره کارساز شد و صلح را بر امام حسن(علیه السلام) تحمیل ساخت. گرچه امام مقاومت زیادی نمود، ولی آن حضرت موقعی تن به صلح داد که یارانش از پیرامونش متفرق شدند و او را تنها گذارند. (10) امام حسن(علیه السلام) پس انجام صلح با معاویه، حکومت کوفه را رها نموده و در مدینه پیامبر رحل اقامت افکند. با این حال معاویه آن حضرت را به حال خود رها نکرد و با تمام توان او را با جاسوسان و عمال خود زیر نظر گرفت و در نهایت با اغوای یکی از زنان آن حضرت بنام جعدہ، زهر به آن حضرت خوراند و دردانه زهرای اطهر را در بیست هشتم صفر به شهادت رساند.(11)

منابع :

1. محمد بن نعمان شیخ مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، علمیه اسلامی، ج2، ص 5
2. ابی الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، کاظم المظفر، قم، دارالکتاب، چاپ دوم، ص 39
3. شیخ مفید، همان
4. مجلس، محمد باقر؛ بحارالانوار بیروت ، الوفا، چاپ دوم 1403 ، ج44، ص33
5. همان ، ص51 و یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ یعقوبی، محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم، 1378، ج2، ص141
6. یعقوبی، همان، ج2، ص107
7. ابوالفداء اسماعیل بن عمره بن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، بیروت، دارالفکر، 1407، ج8، ص15
8. شیخ مفید، همان، ص8 و ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالاثار، 1378، ج5 ص195
9. یعقوبی، همان، ص142

10. طبری ، همان

11. شیخ مفید، همان، ص12